

آن شب این گوهستان ستاره باران شد،
تاجیل نور از کوه طور پیشی گیرد که آن
فروغ از الواحه فرمان برمی آمد در محدوده
فلسطین و چهار دیوار زیست دونه اسرائیل
و این تابش که آخرین بر تو حکمت الوهیت
است از مقصود عرش اعلی چنان انگسز
میکنند که همه محصورها می شکنند و برده ها
از جهه قطرات می الکنند و مرزها میگوید و
دیواره اعصار می انبازد و سر پدمان اینست
می نهد.

پس این فروغ جاودانه را فرودگاهی
باید مقاوم و گشوده و نامتیار انشراح مساز
تا آیتار عنایت درجام جانش بکنجد و گنجور
اسرار غیبی گردد و بر افق پیشانی ستارگانی
بدرخشد که از چراغدان فروغ قیومی بر
خیزد و ریت مقدس کبریا را بر نهانگاه
اسرار گرویی تبلور بخشد.

و این روح بزرگ و بیکران در پیکره
(او) سر میکند، صبحی، ماه، مدرک، مصلحتی،
رسول، خلونگاد حکمت جبروت، و یا
مصدق (ص)، نسیم عبدالله، چوپان قراریط،
امین قریش، بازرگان برعتن پا و آن مرد که
بکوه کی در ماهورهای کناره پیدای حجاز
سپه اش را شکافتند و نکتہ سپاه مادیت را که
از بن سوزن مسیح هم تنگتر بود بیسرون
کشیدند و با آسمان بردند.

هم اکنون این جان روشن تجلی گاه
نور خدا است که از سوی بیسوی برآمده و
بچاک پسران باکش سر کشیده وضیق و حرج

ها برهم شکسته است و یکره بر شمشیرش
ناقه و روحش را گداخته و از ظلمتگه تراش
بر کشیده فراتر از برم فوساناش با خود
حیای همنیشش کرده تا در پشت برده های
ماوراء هفتی چهره زبانی مجید را پندیده
جان بگرد و بخشش بشنود. بی وساطت
سروش و دوز از میانگی فرشته و آنگاه او را
بر استوای عرش وحدانیت در یابد و بنگرد و
این حقیقت اسید بنیونه که یکی هست و
بست هیچ جز او و آنگاه این دریافت را
سالاناً بخاکین در دهد. که: رستگاری غیر
گرایش به کفایتی اوست.

از جهانبین بلکان فروغ عبر برآمده
و رفاه محیط حرام بر کشیده و از آن سوی،
همه جهانها می نگرد. بناهایی که غروبگاه
خورشیدش گوید، غریب ستم است وطنین
شلاق استعمار بی زانی، بر آنجای خدای را
از اویج متعاضد و حدانیت به پالین کشانند و

در تار و پود هر سرش داده و پیری بر او بخشیدند
که با دانش مردوان شریک در سلطان
الوہیتند و گاهی هم کاری با خدای پند
نیست که خدای پسر برادیت مهربانتر و
آمرزگاتر و اگر علوفهای به آخور قیسی
بیزند پسر خدای قلمی سرخ بیرونده
اعمال می کند هر چند جنایات و آبلای و
«سزازه» و «زور» و «گالیگوراه» باشد
و دیگر در خمیان خانه اسوز و آدمکش و
تهورت زانی و شرافت فرمای.

و از آنجای که خورشید سر می کشد و

ازدهای زود از عشق اقبالوس آرام و صدها
جزیره شیر می زند. آتین خرافات آخرین
سین تو سخن از پرستش امپراطور نمایان
می آورد که از نسل آنهذ خورشید است و از
دوستان مقدسترین حدایل زاین که باید او
را پرستید. هر چند که آدمی است و درگیر
بشاری استفرار و اسهال و از غسورهای به
سردی است. و از مویزی به گرمی، و ساس و
پنه را به دربار نلامتش زهرتها، و روزی
دانش در دماغ است و دیگر روزش. در
شکو و دین سره بحث که آبنای از مدفوع
اسیر و گندای از پیشبهای شهوت، فرجه
آبیل حمل است و شایسته پرستش. وای دروغ
بر انبای نابجرد، اگر در مکتب وحی ندیسی
تغایرون.

و از آنجای بعضی آتیم که پهنای است
تشنه آور و گیسواری است از فلسفه و
انترقی و روح فان، که ستمه مدیثش بسته هائی
در آرشو سورس و سکونتش آمرزای از
دور کراسی و آریسو کراسی که آزادی را
با کثافتین مر آمیختند و بر پایگه جناب
خالقی سر نهانند که سه هزار زن در حرم
سرای دارد تا پیش پادشاه و بریشت و کمرش
روغن کشند و بخور و عطر در خوابگاهش
زند و امتحوان و عیش بر بیه هتنگه حکم
کنند که توان زایش خدا بجانان را به
رفاسگان بعثت، دروا حواقین هم در این

است و فرزند آسمان، هر چند بخاطر دست
یافتن به رختخواب معشوقه خویش می و شش
میلیون انسان را به مخرج خون کشانند.

و نگاهی دیگر به هند سخن و رزیدهای
مذهبی، هندوئیسم و بودائیسم و جینیسم و
دیگر مذہبهای مضطرب آن که بودا نه تنها
خدا است بلکه چهل و دو بار خدا است و همه
چیز در آغای خدا است به تعداد سی
میلیون، از آدم و درخت و رودخانه و میمون
گرفت، ناز و خورشید و ستاره و طوفان و
سوسمار و مور و ملخ که اینها همه خدایند و
معبود. و ایوای از انبیه کزی و ابلاست
و خرافه که در مغز آدمی جای گرفته و از
را از طوبیله گاهان و خران هم بدورتر
انگند.

و از آن سوی نگرش به ایران که سرزمین
باستان است و کانون عشق انهورانی یزدان و
هزاران سالش اقتضای مدیث است و فرهنگ
و شکوه و بیروزی که در یوش بر دریا شلاق
می زند و کسوحیاش آتین را به آتش می
کشد و ارزشش درازست است و کورشش
دو شاخ بر سر گرفته و ذوالقرنین تاریخ
گشود.

در این سرزمین دو خدای جنجالی را
پرستند بنام اهریمن و یزدان، هر دو
بقیه بر صفحه ۸۸

بقیه از صفحه ۱۳

برخاستجوی دست بگریبان ، گاهی این زیربناست و آن زمین ، و گاهی برعکس ، و این کشتی در میدان پر آشوب جهان همواره برپاست و دوازده خدای بجه دیگر بنام امشاسپندان همچون میترا ، اوستا ، وایو ، بهمن ، آناه ، خاشا نروا ، ارمی تی ، هورواتی ، امربیات که همه کارگران دولت

خدایند و پروردگاران جهان هستی ، ولی آفتاب را نیز باید پرستید که میر تابان است و کانون حیات جهان . و دیگر آن خدایان که در زمینند و نگفته خسرو پرویز ، آدمی فنا ناپذیرند از زمان خدایان و خدائی بسیار جلیل در میان مردگان ، و هر کسی که خواهد برایان کسری یا گلزارد باستی در برابر هر درگاه ساز برد ، به آستانش نیایش برد و دهان بادستمالی بر بندد که سنانا تنفس او فرهی یزدانی را به پایدی کند .

و این پرویز را باستی پرستید هر چند که دار عیسی را می زده و با زمان یاری و هند و ترک و عرب و ارمن ، درمی آیزد و هزاران تن از این شوخ جشان در حرم سرا دارو و مردمان به یوغ در می کنند ویر تخت خویش به حمایت بیگانه تکیه می بحد .

و آن یزدگردش که در بستر دختر خویش می خسد و یا او در می آمیزد و بهنگام فرار هزاران راقصه خنیاگر به همراه می برد و آسان از صنت خویش بدور است که به تنهایی به آسمانی پناه می برد و دشنه ماهور برچگر - گاهش فرو می رود .

و دیگر سخن از عرب گفتن را چه فایده ، که تشر رسالتش از ابوقیس به اعکاظ افتاده و به غارت و کشتارش مفاخره است و

فاحنه خانه هایش پرچم دارد . و خدایان دروغش بر طاق کعبه نهاده است و دیگر خدایان در قیلها و بیابانها ، و خداهای خانگی که از ظنیر و خرما و خمر می سازند و می پرستند و میخورند و در کام تاریکستانی ترساک و وحشترازی ، صدای چکاچک شمشیر است و شجوه دختران زنده بگور شده و غیر لشکران و ناله سنگسار و همدجا و همه سوی گریه و فساد و عنوت و نادانی و ناواری .

محمد (ص) دیدگانش را از این مناظر زردانگیر برداشت و ناله های در حلقوم پاکش سر کشید و چهره بر افق دوخت دور دست و نا آشنا ، بر فروغ و حیات آفرین والهام بخش ، آنچه که بردهای ملکوت را یکسو نهاده اند و خورشید ها بر خشک بی رنگی می بیند و آسمان از ستارگان تهی است و تنها پاک نور بر آن می نابد ، نور (الله) فروغی که از حرمنا حلیل معبود ازلی می نابد و بر هر کس که رشدهای می افکند و بر هر زجاجه و کوی و بر هر چراغیان درخشش و بر هر کس آوازی که ای انالله رب العالمین و افضا که مامریست و همت مدبر گشت و زین حاله ای زین بر گوشوار آسمان افکند ، حراء نازیک بود و محمد (ص) تنها ، خدیجه و علی (ع) در روز قرص فلک و کوزه آب بر زین آورید و رفت به بند و او همچنان بر همان ماسر طبیعت بستم بود ، بی کسی که بدر آسایش گردید و همت ترا سگای کردند و بهوش نهادند و او این سکه را بجاگ افکند و گفت خدایا خودت را می خواهم .

گامش خارهای میان را در هم می شکست که رژیم او دین خواری است و سنگ ریزه ها را بدر می افکند که آتش با

خواری و ناتوانی درستی . و او به غار رفت و طاق باز از آسمان غار به آسمان دیده دوخت تا خوابش گرفت گرمایش باز بود و سینه اش خریان ، همچون جهانی گسترده که اهدیت بر کسرافاش نتوانست بهنو زده و زورق آسمان در یک گوشه اش می کشید و جز خدای همه هست های خلق و امر مستخوش موجس بود از بیکران دریای جانش .

بیکاره همه هستی فرو میرد و روح آفرینش در یک برینجای گرفت و معیت به یکلان آمد و حکمت جهان گرفت و علم غیب الغیب موجس از بیکران اقیانوس الوهیت بر کشید پایدار و هستی آفرین وین منتهی ، آنگاه بیکره از اوج هیئت الوهی بر حوض حجاز سر کشید و سینه محمدرا بشکافت و جام جانش را برین کرد .

حکمت آفرینش را در کتابی نهادند و آن مسیح را در تحریری آسمانی که در وقت بر عالم و مشیت شکل می داد پیچیدند و بهشت دادند و گفتند : بخوان . و آن درس ناخوانده مکتب لایه

گفت : تو امام بخوانم ، . آنچه ای خشنود خشنود که آخرین غبار مادیت از استخوان سینه اش برخاست و محدود بود و محفوف جانش به اهدیت بهنو گرفت و مزخ سز فلک لنگه کوب پای شامش گسردید و دست از آخرین گشاده اش بالا داشت و همه بافتها را بر مشتت یافت ، قامی و کتابی و توانی بمنتش دادند از نور و قلمی و روح از حراء زبرش فرستادند تا معلم کل انسان گردد .

مکتب را در ذممان کعبه کشید و در حجر اسماعیل درس آسایش را بیازارد و ندایش تا زرفای جانها فرو می رفت و مشتت مز استخوانها را می گداخت ، با برته ها

به پیشوازش آمدند و دنیا برستان و در حیان با او ندان نمودند و او همچنان آرام در بیخ و خم کوبه جای مکه می گذشت ، و باغای خون آلودش که خار ستم دشمن در آن خلیفه بود به استواری از کلن حلیفیش میرفت و سرش از زیر خاکستر یهودیان سر می کشید و بناویان آسمان می پیوست و آغای از اوج سپهر الهام ، ارمغان نوین به توده انسان می بخشید ، خلایق و فرهنگ آفرین و آسمی ساز و شقاوت کوب .

اشراف زورمند و زور آلود قریش و اخبار بهود و دیگر کسانی گفتند : این جهان یتیم عبدالملک است که اینک از برگردگی خدای سخن می گوید و بیانی جاودانه نارد و بردگان به گرد خویش فراهم می آورد ، این که تا در روز آرام بود و سر در گردبان و امروز این چنین کانون اسجار و سلسله جبان نهشت و انقلاب ، ملی .

او درس ناخوانده و یتیم و تنها و گریسته به عزاء رفت و امروز ایشان مجبور و تیر و بند یازگشته است کلاک گوشه اش از آفتاب گشخته و نشان فولاد گرفته ، نعلی از اخلاص در پنی و چوقدای از پارسائی قدر ، عسائی از توکل در کف و شمشیری از مجاهدت بر دوش ، کتابی از حکمت در آستین و جامه ای از دانتهای نخستین و آخرین در دست ، گریته هست بر میان داره و همچنان خلافت در طبلان ، خاستگی از خنیت رانگت ، هکل سایه که عام می شکافت و بیگانه شارت انسان را از خاک بر افلاک می کشد ، لیکن مهر بردهان و لبروی آلهی در روان ، دامانش سرچشمه ای از یادگامنها و اندیشه اش فروغی از حکمتهای لایزال و جانش جامی لبریز از سبهای عراق ، آنچه آنکه در خمخانه ظهور اشراقش ، باسرفروشان برهنه های از ار لطفاً ورق بزند

جهان بهتر از پیر مغان آگهی یابند و سر بر در میخانه‌های یهود که طرف پامش به افکند سر زده دیوار بین کوناهی .

و اگر آرزو زنها به « جیل النور » بر آمده اینک تنها نیست ، آدم صلی الله علیه و آله از توفد به همراهش دارد و ابراهیم با سر بشکنی در التزام است ، ناوہ کرسی تفاوت برداشته و سامیان بر چرخ حشت ، یوسف گوهر صدق به صندوق عذاب می‌کند و لطفان پیراهن حکمت بر تن ، شعیب ، گریبند راز بقیمت‌الله است و ایوب نگاهان دژ های تکبالی ، یحیی سر خوان برشت مبارزان بهاده و زکریا تربت عبادت از محراب بدیعت کشیده و مریم خوان مانده برست گرفته و موسی بدیضا در جیب و عصای ازدها آسا بر رکف ، و مسیح شیور نسیخ جانحسی بر دهن وایمان طلا به داران بهضت محمدند و میران انقلاب آوی .

و این محمد (ص) است الابر انبیاء که اولی است و آخرین ، ملیح اول است و حلوائی پس میبود رحمت نبوت و ریشتره رسالت ، و من نمی‌توانم که بر اینم چگونگی این امتداد در شخصیت این بزرگ مرد هاشمی فراهم آمده ، به آنادکنه حکمت متناه خوانندماند و در این واسطه به فلسفه آموختنمان ، به نالی که هستی را از آب و بر آب می‌ماند و به دموکریت ، که از ذرات لاتجری و نه فیثافوریت که از عدد و نه آن دیگر که از آتش و نه آیمان که طرفدار فلسفه هیچ می‌بوجدند و نه آنان که معتقد به سلسله ومانده ، و نه هیچکس دیگر ، جز آن مهندس حمت گذار که خیرند محمد از نور خویش دیدید آورد و دست خویش قلبی در سینه‌اش نهاد که بر مرکب اشجار بهشت بود و مولود نیروهای حزش انسانی و تحرک جانوانی انسانی ، و جهشها و جنبشهای آنان در هر روز و روزگار

از هر سرو سرداز در هر ارض و دیار ، امام که زمین بر مدار جور نشین می‌گردد و قلبه‌اشی کلاسی شکل در پشت دنده‌های عسری بنام آسان می‌تپد .

او نبوت است و سلسله جیبان بهمت و محبت باعث او را ، را بگنجی بر کشیده و بر نشاند ، ولی او خود نیز باعث است و انگیزنده ، تا نیروهای فطرت و قدرت های استبداد بر اندرون آسان بر انگیزاند و نیروی آسمی به ترمک افکند و غارهای بی‌خسری بر چند و پرده های سکوت ببرد و تاریکیها بر چند و پرده های سکوت ببرد و تاریکیها سوی یهد و روی آسمی با روح هستی نامتناهی بالا کشد ، تا بدانجایی که جمعی برهمنای بر فرقی فرقدان یهود و بیت‌الحکمه می‌زنند در بغداد و در صفحانه بر مرغانه و مناد کتابخانه در فرطه و مدرسه‌ها بینشاور وی و روم و بغداد ، و فلسطیه را بصورت اسلام آوردند و جابر پسر شمس بود و ابن هیثم رهبر جنبه و فیزیک بیرونی آسمانیین گردد و پسر سید طالب و فلسفه آرد و رازی اثر انوار سازه و ابن حوفل و ابن بطوطا جهان را در نوردد و بناییها و این رندها جانوم استولاستیک بنیادند و عراقی‌ها و فلاسفه راها قالب حجت کهنه‌های فلسفه و صرف به آتش جکند و حجت باو از قبیل بیگانه نشد و پیش تا زمان تمدن اسلامی تا جگر به اروپا نازند و کشور گل و انالی و سیل به روشنگری حکمت قرآن منور دارند و در تاریکی قرون وسطائی بوری در استبداد آلمانیها و راجر بیکنها و کانتها و دکارتها افکند و ترویج حکمت مدرسه‌ای اروپا از هم بگسند و رژیم یهودی کلاسیارا باست و آثارها و بیکنورهم گویا از هم بلند و محبت را از محبت زندگی میلی ، بدکلیج روستاها افکند و نوسویها و نویسنده‌گان موسوعدها

و آنسکلاپیها پنبه بیسلا و رند و اوراق عهدین و زرق و برق ، به به پرتراه و مانش و اطلالی افکند و بائی انسانی را بی زینت بدنانش که خلفها بر خیزن سوزان حلقه حلقه دود بخور کشیدان ، فرار کنند و حلقه‌های رجحیر عدیبت را تا ماوراء جو و ژرفای ایلیانوسها امتداد دهند و قویترین اثرهای طبیعت را به استخدام کنند .

وای چه ایستاد ، آن دهان و قلم که محمد عزیز را با روح قدوسی و جان کسرویش با مضارط و بودا و لائوتسه و زرتشت قیاس گیرد .

محمد (ص) جان جهانست و عماره هستی ، خلیفه‌الانسان و مرآت تجلیات‌الله ، روحش فروزنگه فروغ رهنمونی است و قلبش گنجینه انوار الالهی و صفات خدای بر پیکرش نوربان است و هر کس او را بنگرد خدای را تشبیه است .

ومن در آن روزگار که پاک بودم و بی‌عقل و عجزم غبار مادیت تا بدین اندازه در آینه جان نشسته بودی او را به رؤیا دیدم و هنوز هر چه نیکی می‌خاطر دارم که از بیخ کوجه مدینه به عینای آمد آرام ، در یک پیراهن سفید و ششاش در نهاد عز گانی بلند و سیاه ، زمین می‌گردد ، و این خوبی مردمی که آرزوم ندارم امان نندارند و امروز سخن راستیش بحقیقت پیوسته که دهها هزار مردوزن بی آرم در آغوش امواج دریا فرو می‌روند و گوهر عفاف خویش بدندان دریا می‌زنند و حضرت امان از صحنه جان خویش فراری می‌دهند و این است روز سیاه ما و بیایند بی آرزوها

و تو ای محمد عزیز ، ای فروغ جاودانه ، ای تدبیر بزرگان ما ، ای روح هستی و چراغ آفرینش ، این شاهکار خلقت ،

ای سر چشمه خیرها و پاکبها و زیباینها ، با تو هستیم ای کانون حکمت ازلی ، جسامت و خاندانم و عشق و هستی و دار و ندارم فدای یک ناخست باه ، ناخسی که به غمخوارگی نیست امت خار و هزاران گره از معضل آسان کتابد و چون هلالی بر آسمان بر آید .

این تو بودی ای نسخه احدی لاهوت ، ای برتر از خیال و گمان و وهم و زهر جبه گشته‌اند و شنیدیم و دیدیم که خدایت ملوک عبودیت بر گردن نهاد تا عان او را از برشت بنهای زمین و جویین و گوشتین برهائی و به قلعه یوحنا حقرسانی

عز رجحیر بندگیها شکستی ورشته بجاور و ستم گناه پاره کردی زورمندان از سخت گیریائی بر بر افکندی ، تا زبانه استعمار از دست استعمارگران گرفت و بدوش سفیر خودشان کوفتی ، کاخها در هم کوفتی و کویخها بر آوردی ، به افسان آزادی دادی و رسم دادگری گسردی ، فرهنگ و اخلاق به ارمغان آوردی و سیاهی و تاریکی و زشتی و کاستی درهم بستنی ، از بر چرای چون ابن سعود مفسر قرآن و مترجم انسان بزرگان ساختی و از صحرا گردی چون ابی ذر ، بیگار جویی مدینه و مکه را برستی بر خانجوری بدید آوردی ، بلال سیه پوست و آزرده را بهام کعبه فرستادی و شمار گوی نهاد ، خودش ساختی و جوانانی چون مصعب و اسامه را فرماده کالفا و ابلاغگر پیام خدا کردی شریعت جاوید و ارزنده و زنده ، دور دور از اندلس و فرسودگی خارج از بر اثر زمان و مکان ، سر کشیده به آستان قدسیان و نام زده بر صحرای بی منتهای ابدیت ، سیاه ، سینه بوزرک و سر رخ در پاک صفا آوردی ، فرماده و فاعل بار بار کنار هم نشاندی و زنده پوشان و سرفرازان بر یک منجی بالندی

بقیه در صفحه ۶۶

پاسخ به مشکلات خوانندگان

بقیه از صفحه ۶۱

بطور مسلم اگر زمین مسطح و هموار باشد برای جهان جز یک منطبق و یک مغرب نخواهد بود. اما اگر زمین کروی شکل باشد در اینصورت بهنسب اشیاء زمین هر نقطه‌ای دارای مشرق خاصی و مغرب جداگانه‌ای خواهد بود. بنابراین تعدد مشرق و مغرب کاملاً بدون تکلف یا کروی بودن زمین منطبق می‌آید.

اما گفته از قرآن روایات زیادی که از پیشوایان عالقدر اسلام بیان رسیده است تماماً کروی بودن زمین از آنها استفاده می‌شود.

سؤال سوم: آیا حرکت زمین مورد تأیید قرآن می‌باشد؟

پاسخ: دانشمندان از آیات زیادی حرکت زمین را استناد کرده و معتقدند که حرکت زمین مورد تعدد و تصریح قرآن مجید می‌باشد اینک ما در اینجا دو آیه را که دلالت آنها تاحدی روشن و واضح است می‌آوریم:

۱- و تری الجبال نحسها جامه وهی تری به السحاب صنع الله الذی اتفق کل شیئی

هنگامهٔ بعثت

بقیه از صفحه ۵۱
معجز کردی، روح دانی حقیقت برداختی، در آیدش انسان فروغ نبوغ و بلوغ تاباندی و در آستین هریک از شاگردان مکتب، خورشیدها افشاندی، باز و زور به بیچارگان برخواستی. ضرور و بالندگی محکوم کردی و امتیاز به نادانان و پرهنز گران بخشیدی، خدای نامت را بلند کرد آستان که هم آوایی نام خود ساخت و آئینت جهانگیر ساخت از تنگه طاری تا آسوی قیامین و از بالکن تا مادگاسکار. شمشیر بر آوازهٔ زردمذگانهٔ دل‌خیز سینهٔ قیصر و خاقان و دودهٔ انسان به

یعنی کوهها را می‌بینی و تصور می‌کنی که آنها برجای خود ایستاده‌اند در حالیکه آنها سان ابرها در گذرند این مصنوع خدا است که آفرینش خرجی را استوار نموده است. گاهی تصور می‌شود که این آیه مربوط به اوضاع قیامت است یعنی انسان در روز رستاخیز کوهها را همین طور تصور می‌کنند و جملصنع الله الذی اتفق کل شیئی این آیه را باطل می‌نماید زیرا این عبارت با روز رستاخیز مناسبت نیست و روز رستاخیز روز دگرگونی منظومه شمسی است به روز افاق و استوار شدن آفرینش

ظاهر آیه حاکیست که کوهها در حال حرکتند اگر چه در نظر ما خشک و ساکن جلای می‌کنند.

ممکن است سؤال شود که چرا خداوند حرکت کوهها تصریح کرده در صورتیکه حرکت کوه بسیار حرکت زمین می‌باشد آیا شایسته نبود بجای بیان حرکت کوهها حرکت زمین را مطرح کند.

ولی پاسخ این سؤال روشن است و آن اینست که هر جسم کروی که به دور خود می‌چرخد گردش آن بواسطهٔ دنباله‌ها و شش و رنگهاییکه بر روی آن کشیده‌اند

تیش افکند و کائنات همهٔ محقق آسانی، به زیر پیر گرفت و لولای حسرت و آستان بر افراشتی که دیگر بر جسی سرافرازا نهادی و نامت در باغ و شام همه جای بر آمد و تا چشم جانها خود نبود.

ولی ... آفسوس که امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم و مقراض نفاق امیر زمین ما بدیده و کبان ما در زیر سلطهٔ افتراق درهم شکست آگاه بدوشان، در بقعهٔ مبارکهٔ دوحه گردیده و چشم بندوازهٔ بیگانگان داریم و گوش به نغمهٔ آسوی فریادها، که مشغولان اربعه ششمند و برای پروان مغلوب تو چه اندیشه‌ها و چه گویند، حکمت و اخلاق تو

محسوس می‌گردد، شاید خداوند برای رعایت این نکته که کوهها نشان دهنده حرکت زمین است، حرکت کوهها را مطرح نموده است.

نکته جالب اینکه بجای «سکون و رکوبه لفظ «جود» را به کار برده است، زیرا این لفظ در این مقام بلغتر و برای بیان ابدیت سکون زمین که مورد توهم انسان است راستتر و گویاتر می‌باشد.

و علت اینکه خدا حرکت کوهها را به حرکت ابرها تشبیه می‌کند اینست که از نظر «توهم و همواری توأم با سرعت»، مانند حرکت ابرها است.

۲- و اللی جعل لکم الارض مهدا (سورهٔ آیهٔ حد) یعنی خداوندی که زمین را برای شما گاهواره قرار داده است.

قرآن زمین ما را به گاهواره تشبیه می‌نماید و دیگر از حیث تشبیه می‌تواند این باشد که همانطور که گاهواره حرکت دورانی هموار و ملایمی دارد زمین نیز دارای حرکت دورانی هموار می‌باشد (۱)

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب اسلام و هیئت صفحات ۱۹۱-۲۰۰ مراجعه فرمائید.

حضرت و مشکلمی در کم اهریسن ننگ و فساد، خود آگاهت می. و چه گوید که خود آگاهت می.

از تو خواهم که دستت بر آستان حق بر لولای وار آسوی ابرها، پیام پسروری آری و بر پیکر بیگالان تاریخه زنی و این رسم میشود براننازی و بیروانت بر کنی و یک سازی و از خنایت بخواهی که مهدی موعود را همگانه با هست تو بدینست آخرین روحانی سموت کند و این آیه بر خواند: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لظهوره علی الدین کله و لو کره المشرکون.

نتایج آموزش مسائل جنسی در مدارس اروپا

روزنامه معروف دیلی مریر Daily Mirror چاپ انگلستان در شماره ۹ مارس ۱۹۷۰ تحت عنوان «سقط جنین از تعداد نولد کودکان نامشروع نمی‌کاهد»

مبنیست: علیرغم اجرای قانون سقط جنین اخیر، تعداد کودکان نامشروع هنوز زیاد است، سال گذشته، هشت درصد از نوزادان در بریتانیا نامشروع بودند. در حالیکه بیست هزار کودک را سقط جنین قانونی را در کورمه‌های مخصوص میسوزانند!

پروفور و نولد متخصص سقط جنین در یک کنفرانس عمومی در شهر «گلاسگو» اظهار داشت:

«باید به مسئله حراج زاده‌گی توجه بیشتری کرد. یک کودک غیر قانونی حق زندگی دارد و سقط جنین پاسخ معقولی به این مسئله نیست» (بقیه در صفحه ۸۰)